



من و پول

نویسنده: فرزانه کردلو

به نام خدا

من و پول

نویسنده:

فرزانه کردلو

آبان ۱۴۰۱

سرفصل کتاب

فصل ۱: بهترین باش

فصل ۲: در حال یادگیری باش.

فصل ۳: پولسازی هنر است

فصل ۴: به همدیگر کمک کنید

فصل ۵: زندگی را زندگی کن

فصل ۶: آموزش ببین

فصل ۷: چگونه در پی پول بیشتری باشم.

فصل ۸: حس ششم پول

فصل ۹: پول مثل آینه

فصل ۱۰: بدون پول پیر نمی شویم

فصل ۱۱: مراقب اطرافتان باشید

فصل ۱۲: احساس ثروتمند بودن داری؟

فصل ۱۳: نگرانی به خودت راه نده

فصل ۱۴: عاشق کارت باش

فصل ۱۵: مشتری رئیس است

فصل ۱۶: پس انداز کن

۱- اراده کنید جزو بهترین‌ها شوید. وقتی در حیطة کاری خود یکی از بهترین‌ها شوید، پول خود به خود به سوی شما سرازیر خواهد شد.

دن میچل

من هم با سخن دن میچل موافق هستم. وقتی این گفته دن میچل را دیدم. برای یک لحظه فعالیت صاحبان مشاغل کوچک و بزرگ و کلاً کسانی که با عناوین مختلف خدمات و محصولی به مردم ارائه می‌دهند در ذهنم نقش بست.

چرا راه دور برویم شاید برای بسیاری از ما این اتفاق افتاده باشد که برای رفع تکلیف و از سر باز کنی کار و مسئولیتی را می‌پذیریم و روز شماری می‌کنیم هر چه زودتر آن کار تمام شود و شاید هم کلی بد و بیراه به خودمان هم بگوییم که چرا داریم این کار را برای فرد یا گروهی انجام می‌دهیم. در آخر هم می‌خواهیم از دستمزد و مزایای خوبی هم برخوردار باشیم. اگر بخواهیم منصفانه برخورد کنیم بایستی بین من نوعی و کسی که با جان و دل کار می‌کند تفاوتی باشد. این طور نیست؟

در ادامه هم بلافاصله سخن بیل گیتس به ذهنم رسید که می‌گوید، همیشه بهترین و بزرگترین رقیب خودتان باشید. در بخشی از کتاب جادوی فکر بزرگ نوشته دیوید شوارتز هم در فصل هشت خواندم بذر پول، خدمت به مردم است.

به طور حتم اگر هر روز تلاش کنیم بهترین خود را ارائه دهیم پس از آن اتفاقات خوشایندی برایمان می‌افتد نه تنها از نظر ثروت کم نمی‌آوریم بلکه پول و ثروت بیشتری به سمت ما سرازیر می‌شود. به نظرم اگر تمامی افراد با این نگرش به مردم تحت هر عنوانی خدمات ارائه دهند دنیا گلستان می‌شود. از طرفی، با خواندن کتاب‌های بسیاری از زبان افراد موفق و ثروتمند متوجه می‌شوم برای کسب پول بایستی ذهن ثروتمند هم داشته باشیم. به طور حتم با این شیوه به راحتی می‌توان مثل جاروبرقی کلی پول را به سمت خود بکشانیم.

انیشن در این باره می‌گوید: «شما شبیه به کسانی خواهید شد که بیشترین رابطه را با آنها دارید؛ پس با افرادی معاشرت کنید که ذهن ثروتمند دارند»

در ادامه این را هم بگویم همیشه فکر می‌کنم اگر در یک کار دولتی یا سازمانی و کلاً هر جا نقص و کوتاهی وجود دارد یکی مسیر را اشتباه رفته است. این یک می‌تواند من شما و هر کسی باشد. آیا با من فرزانه کردلو موافق هستید که وقتی مبنای یک کاری درست پایه‌گذاری نشده باشد در نهایت این مسیر تا ثریا کج می‌رود. وقتی بهترین خودمان را به نمایش می‌گذاریم احساس می‌کنیم در آن روز و لحظه خاص با تمام وجود کاری انجام دادیم و در این صورت رضایت قلبی در کار ایجاد می‌شود، حتی اگر آن کار را به طور کامل و بی‌نقص انجام نداده باشیم. شاید ماجرای اثر پروانه‌ای هم بی‌ربط با این جریان نباشد.

تا یادم نرفته این را هم بگویم به شخصه از افرادی که برای یادگیری مطالبی از آنها با من سخت‌گیرتر برخورد کردند و کار خوب از من خواستند کلی چیز یاد گرفتم و در زندگی تا بدین لحظه مدیون آنها هستم. اشتباه نکنید منظورم از سخت‌گیری فحش و بدویراه گفتن و کُتک‌کاری نیست. خیلی‌ها هم هستند با زبان نرم هم سخت‌گیری کردند و در نهایت کار خوب را از من دیدند.

نکته پایانی اینکه پس تا جایی که می‌توانیم برای ایجاد حس خوب در خودمان و بقیه بهترین خودمان باشیم. به طور حتم این بهترین بودن در هر شخصی تعریف متفاوتی دارد. بهتر است تعریف خودمان از بهترین بودن را به معرض نمایش بگذاریم. این گوی و این هم میدان لطفاً دست به کار شوید.

۲- ثروت متعلق به کسانی است که موضوعات تازه را خیلی سریع می‌آموزند.

- پل زین پیلزر

به طور حتم اگر در کاری که مشغول هستیم به‌روز باشیم و بخصوص با تکنولوژی همراه و هم‌مسیر شویم می‌توانیم پله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کنیم. یقیناً اکثریت همه‌مان از جمله خودم با این گفته پل زین پیلزر موافق هستیم. به عنوان مثال من فرزانه کردلو که در حوزه تولید محتوا کار می‌کنم و بخشی از کارم است، به چشم دیدم هر چقدر موضوعات جدید یاد گرفتم توانسته‌ام عهده‌دار کارهای بیشتری باشم و خدمت بیشتری بکنم و در ازای آن هم پول بیشتری دریافت کنم. این قانون نه تنها برای من بلکه برای همه مردم دنیا صدق می‌کند و استثنایی هم وجود ندارد.

پیتر دراگر در راستای سخن پل زین پیلزر و تکمیل صحبت‌های این چنین می‌گوید: «تنها مهارتی که غیرقابل استفاده نمی‌شود توانایی یادگیری مهارت‌های جدید است». قدر مسلم آن است که خیلی‌ها این موضوع را می‌دانند ولی نمی‌خواهند دست به عمل بزنند و به جایگاه و دستمزد فعلی خود راضی هستند، به گفته خودشان نمی‌خواهند ریسک کنند. یا اینکه با انواع بهانه‌ها خود را توجیه می‌کنند تا به سمت آن موضوعات جدید و ناشناخته نروند.

در این باره هم امروز به یک سخن جالب از مایکل فلپس خواندم که می‌گفت: «اگر می‌خواهید بهترین باشید باید کارهایی انجام دهید که بقیه مردم نمی‌خواهند انجام دهند».

بله بسیاری از مردم از یادگیری مهارت جدید، زبان جدید و خلاصه موضوعات جدید بیزار هستند یا اینکه ترس دارند یا اینکه می‌گویند هنوز وقت هست. نمی‌شود گفت بیزارند، منتها فکر می‌کنند هر چیزی که تا به حال یاد گرفتند کافی است و به نوعی به آن یادگیری‌های گذشته تعصب دارند و پا را فراتر نمی‌گذارند. در حالی که می‌دانیم برنده کسی است که هر لحظه در حال یادگیری موضوعات جدید باشد. ترس از این جهت که ممکن است در ابتدای راه همه چیز برایشان گنگ باشد. هر چند این هم طبیعی است و به مرور بهتر

می‌شود. از طرفی، دانیل هیل می‌گوید: «صبر نکن! هیچ وقت زمان مناسب نمی‌رسد؛ از همین جایی که هستی شروع کن و با هر ابزاری که داری کار کن. در طول مسیر ابزارهای بهتری پیدا خواهی کرد».

من فرزانه کردلو معتقد هستم یادگیری موضوعات جدید می‌تواند در زمینه‌های مختلف تجربه شود، از خواندن کتاب جدید بگیریید تا دیدن مکان جدید، خوردن غذای جدید، یادگیری مهارت جدید حتی آشنا شدن با فرد و افراد جدید و ... در این بخش قرار می‌گیرد. خلاصه فرد یادگیرنده و البته مشتاق نسبت به آن موضوع جدید مقاومت نمی‌کند و به قولی جبهه‌گیری نمی‌کند و با فراق باز به سمت آن موضوعات می‌رود حتی اگر روند یادگیری برایش راحت نباشد، ولی با این حال تمامی آن سختی‌ها را به جان می‌خرد.

اپرا وینفر در سخنی که جلوتر به آن اشاره خواهم کرد نکته جالبی را مطرح می‌کند. اپرا می‌گوید: «به نظر من شانس تلاقی آمادگی قبلی با فرصت است». پس، این گفته اپرا می‌تواند گواه این باشد که هیچ چیز شانسی و اتفاقی نبوده و فرد مورد نظر قبلن روی آن مهارت جدید کار کرده است و در نهایت فرصت برایش فراهم شده است تا خودی نشان دهد. بنابراین، شما هم بی‌معطلی شروع کنید.

در بخشی از کتاب افسانه کارآفرینی گربر می‌خوانیم، وقتی شما شروع به آموختن می‌کنید و زمانی که شخصیت متخصص خود را مهار می‌کنید و مجال کافی به دیگر شخصیت‌ها می‌دهید تا رشد کنند، بازی با ارزش‌تر از آن چیزی می‌شود که شما فکرش را می‌کردید.

ناگفته نماند که وقتی موضوعات جدید را خیلی سریع یاد می‌گیریم و البته آن را به عمل تبدیل می‌کنیم ورق برمی‌گردد. زندگی جدیدی را تجربه می‌کنیم و می‌شود گفت در شرایط و موقعیت‌های مختلف اعتماد به نفس مان هم افزایش می‌یابد.

مثال آخر در مورد تجربه زیسته خودم آن است که وقتی موسسات، کارفرماها و سایر دوستان متوجه می‌شوند که سایتی دارم و به مهارت‌هایی چون نوشتن، مقاله نویسی سئو شده برای سایت، و در کنار آن فتوشاپ هم بلد هستم موضوعات کاری بیشتری را به من محول می‌کنند. پس، توصیه می‌کنم به مانند خیلی از افراد موفق از یادگیری مهارت‌های جدید اجتناب نکنید و به سمت آن بروید تا فرصت‌های بیشتر و بهتری را تجربه کنید تا در ادامه هم بتوانید پول و ثروت فراوانی را به مانند آهن‌ربا جذب کنید.

۳- پولسازی هنر است. کار کردن هنر است؛ و کسب و کار خوب بهترین هنر است.

-اندی وار هول

با توجه به نقل قول اندی وار هول بایستی گفت، افزایش پول و درآمد به مانند هر کار خلاق دیگری می‌تواند هنر محسوب شود، چرا که فرد به مقدار قبلی ثروتش ارزش‌افزایی می‌کند. همین مسئله پول و ثروت بعدی را به همراه دارد. به طور حتم به دست آوردن پول یا همان پولسازی به مانند بسیاری از کارهای خلاقانه هنر و مهارت محسوب می‌شود. مگر نه اینکه در کار هنری اثری را خلق می‌کنیم، بنابراین پولسازی هم از این اصل مستثنی نیست. البته بر هیچ کس پوشیده نیست که این هنر و مهارت هم به مانند هر هنر و مهارت دیگری بایستی تکنیک‌های بدست آوردن آن را بلد باشید. در صورتی که با کار کردن این پول بدست بیاید ارزش و اعتبار ما را به عنوان هنرمند صد چندان می‌کند.

البته منظور از کسب و کار شغل‌های خوب است. شغل خوب هم برای هر کس تعریف خودش را دارد. فرد هنرمند با خلاقیت و ابتکاری که به خرج می‌دهد افراد را جذب و مسحور هنر خود، یعنی شغل خود می‌کند. اگر بتوانید به شیوه درست و اصولی در کارتان (خدمات و محصولات تولیدی) نیاز افراد را برطرف نمایید، به صورتی که کاربران و مخاطبین خواستار کسب و کار و به نوعی آثار و محصولات شما باشند یعنی تحت هر شرایطی به شما رجوع کنند شما برنده هستید.

به طور مثال، یک کفاش خوب می‌تواند با واکس زدن خوب کفش، مشتریان زیادی را به سوی خود بکشد، به شرطی که بین او و سایر کفاش‌ها یک تفاوتی باشد تا کفه ترازو به سمت کفاش خوب سنگینی کند. از طرفی، به نظرم در ظاهر فقط پول درآوردن مطرح است، منتها در باطن اینگونه نیست. فرد پول درآورنده بایستی مثل یک هنرمند واقعی مخاطب خود را بشناسد و برای محصول و خدماتی که ارائه می‌دهد خلاقیت و ابتکار داشته باشد تا او را از سایرین متمایز کند تا سیل عظیمی از مخاطب را به سوی خود بکشد. پس، هر کاری که ارزشی توسط فرد را به این دنیا اضافه کند و در بطن آن فکر و خلاقیت و ایده همراه باشد هنر محسوب می‌شود. اگر چنین هنری دارید، دست به کار شوید و محصولات و آثار خود را روانه بازار کنید.

از سوی دیگر، این نکته را هم در نظر داشته باشید شما به کمک کار خوب می‌توانید پول بیشتری را به سوی خود جذب کنید. پول بیشتر برابر با زندگی بهتر و آسایش بیشتر است. در نهایت به کمک پول بیشتر می‌توانید کار خود را توسعه دهید و افراد بیشتری را برای کمک با خود همراه سازید.

خبر خوب و خوشایند آن است که از این سفره‌ای که برای کسب‌وکار خود بنا کردید پول بیشتری دریافت می‌کنید. نکته مهم و حیاتی قضیه آن است که به این شیوه افراد بیشتری می‌توانند از این سفره پربار بهره‌مند و برای خود درآمدی ایجاد کنند. به راستی چه هنری بزرگترین از این که عده‌ای را به کار مشغول کنید. در ضمن چه هنری والاتر و ارزشمندتر از اینکه در نهایت قرار است به کمک کار خود خدمتی به خلق‌الله بکنید. این نکته را هم در پایان خاطرنشان سازیم که هنر همیشه فقط با زیبایی همراه نیست. در کنار زیبایی هم اگر در اثر (کار) است همراهش ارزش‌افزایی، خلاقیت هم سهم بسزایی را به خود اختصاص داده است.

در پایان این فصل توجه شما را به سخنی از هلن کلر جلب می‌نمایم:

«من در آرزوی انجام خدمتی بزرگ و پرشکوه زندگی می‌کنم؛ اما مبرم‌ترین وظیفه من انجام خدمات کوچکی است که در کسوتی بزرگ و شکوهمند ظاهر شوند».

هلن کلر

۴- به نظر من بهترین کاری که می‌توانید با یک عالم پول بکنید این است که برای کمک به دیگران بهره ببرید.

مایکل بلومبرگ

وقتی در سر چهارراه کودکان کار یا زنانی با چادری مشکی که صورتشان را پوشاندند و دستشان را دراز می‌کنند تا شاید پولی نصیبشان شود. بیشتر اوقات دیدن این صحنه‌ها برایم تأمل برانگیز است. شاید هم هدف برخی از این دست آدمها از جمله متکدی‌ها برانگیختن احساسات رانندگان و سرنشینان ماشین‌ها باشد تا حرکتی بکنند و دست در جیب مبارکشان بکنند اینکه بدهند یا ندهند بر سر دو راهی ماندنشان هم داستان جالبیست و برای من به شخصه این صحنه‌ها حس و حال خوبی انتقال نمی‌دهد. پس، نمی‌خواهم فردی چنین لحظات دردناکی را تجربه کند همان دیدنش هم جالب نیست چه برسد جای آن شخص باشم.

گاهی نگاه‌های سرد همین رانندگان به سوی بعضی از این مخاطبین به خصوص کودکان کار جالب است. یا شیشه ماشین را بالا می‌کشند و برخی رفتارهای دیگر که انگار آن کودک با دیوار صحبت می‌کند. با این گفته‌هایم نمی‌خواهم بگویم در چنین لحظاتی سریع کمک کنید. این به خود شما بستگی دارد. اگر در آن لحظه حس خوبی دارید بی‌معطلی کمک کنید. فقط شما دارید با روحیات یک کودک بازی می‌کنید به شکل بهتری هم می‌توانید به آن کودک بفهمانید که نمی‌توانید کمک کنید. مثلاً تشکر کنید و با روی خوش از او خداحافظی کنید. چهره افراد در ذهنیت چنین کودکانی با جزئیات بیشتری ثبت می‌شود. پس، تصاویر خوبی را در ذهن آنها حک کنیم.

همیشه در چنین صحنه‌هایی به فکر فرو می‌روم و در آن لحظه فقط یک دعا دارم می‌گویم کاش این قدری داشته باشم تا به شکل اصولی‌تری بیشتر ببخشم. حداقل به این کودکان که اگر در دنیا هستند واقعاً ناخواسته بوده و اگر به میل خودشان بود پا به این دنیا نمی‌گذاشتند. نمی‌خواهم بگویم دلم می‌سوزد (شاید هم گاهی خودم را کنترل می‌کنم حداقل چنین حسی را انتقال ندهم و بسیار سخت است) نه به هیچ‌وجه، چرا که متوجه شدم ترحم و دلسوزی حس خوبی را منتقل نمی‌کند.

پس، بیاید اگر می‌توانیم کمک کنیم آن هم به روشی درست که یکی از آنها می‌تواند داشتن پول بیشتر و کمک به موسسات خیریه‌ای همچون موسسه صبح رویش که برای حمایت از این کودکان در حال حاضر در ایران فعالیت می‌کند، و با کمک‌مان روح دوباره‌ای به زندگی این کودکان بدمیم.

در ادامه دعای دیگرم آن است که به زودی زود پدیده‌ایی همچون تکدی‌گری حداقل از شهرم، کشورم در وسعت بیشتر دنیا کوچ کند و برود.

به نظرم برای ثروتمند شدن بایستی ذهنیت ثروتمند و غنی بودن داشت. چه خوب می‌شود با بخش پولی که به دست می‌آوریم به این کودکان و افراد نیازمند واقعی کمک کنیم. تا بتوانیم در کنار هم در بخش آموزش گرفته تا بخش بهداشت روانی و جسمی آنها کاری صورت دهیم. شاید بیشترمان بگوییم دولت پس چکاره است؟! این حرفها را نگفتم که به اینجا برسم.

در کتاب افکارتان را تغییر دهید تا زندگی‌تان تغییر کند؛ در بخشی از کتاب برایان تریسی نویسنده کتاب اشاره کرده است خودتان را وقف کمک به دیگران کنید.

در ادامه برایان تریسی می‌گوید، واقعیت این است که شما با انجام دادن کاری عالی و تولید و توزیع محصولات با خدماتی که زندگی و کار مردم را بهبود می‌بخشد، استحقاق داشتن هر چیزی را که می‌توانید از راه مشروع و درست به دست آورید. در جامعه‌ی بازاری امروز ما، همه معاملات و داد و ستدها داوطلبانه و اختیاری هستند. مردم اگر احساس کنند که در پایان خرید کردن نتیجه‌ی بهتری خواهند گرفت چیزی را می‌خرند. بنابراین شما تنها با فراهم کردن محصولاتی که مردم برای بهبود بخشیدن به زندگی و کار خود به آن نیاز دارند می‌توانید در بلند مدت موفق شوید. هر چه بیشتر و بهتر به مردم خدمت کنید. شایستگی بیشتری پیدا می‌کنید و بیشتر به دست می‌آورید.

در جایی دیگری از آبراهام لینکن نقل قول آورده است که می‌گوید: بهترین راه کمک کردن به مردم فقیر این نیست که ما نیز یکی از آنها شویم.

منتها خودم به شخسه در جهان فکری خودم به این جمع‌بندی می‌رسم که هر روز برای ثروتمند شدن قدمی بردارم تا حداقل بتوانم به افراد بیشتری یاری برسانم یا به نوعی به کودکان کار بیشتری کمک کنم. پول بیشتر و کمک بیشتر هر دو باهم رابطه‌ی مستقیمی دارند. به تبع با این اتفاق، یعنی اگر تعداد افراد ثروتمند و موفق در جامعه زیاد باشد متکدی کمی هم وجود خواهد داشت. به طور حتم بجهی‌کار کمتری در سطح شهر خواهیم دید. در نهایت اگر یک عالمه پول داشته باشیم دست‌های بیشتری را می‌توانیم بگیریم تا جلوی هر کس و ناکسی دراز نشود و همین افراد از سر ناچاری در نهایت به هر ذلتی تن ندهد.

البته در خصوص کمک به دیگران یک بحثی هم وجود دارد این است که سعی کنیم، در مقابل خدمتی که قرار است برای دیگری انجام دهیم مبلغی حتّا کم را در نظر بگیریم. شاید بپرسید چرا. دلیل آن این است که رایگان کار نکنیم.

الان می‌گویم چرا رایگان کار نکنیم.

چند روز پیش با یک دوست عزیزی در یکی از شبکه‌های اجتماعی داشتم صحبت می‌کردم. صحبت‌های مان در همان زمان کوتاه به جاهای خوبی کشیده شد.

و دوستم در ادامه به من گفت که اگر بخواهی، می‌توانم مقاله به رایگان می‌نویسم تا در سایت منتشر کنی. وقتی این مخاطب عزیز، این پیشنهاد را داد کلی خوشحال شدم. پیش خودم گفتم:

چه خوب اگر کسی را از نزدیک ندیده باشی، باز هم می‌توانی شاهد انتقال خوبی افراد به خودت باشی. از او و لطفش تشکر کردم، ولی حرفی به او نزد.

ولی یک درخواست از هم شما مخاطبین گرامی و این دوستم دارم، به خصوص اگر هنرمند هستید و هر روز در حال خلق اثر در قالب نوشته، تصویر، ویدئو و ... در هر فضایی چه در دنیای نت یا حتی در خارج از آن هستید. هیچ وقت رایگان کاری را انجام ندهید. منظور زمانی که قرار است برای فردی کاری انجام دهید و اگر کس دیگر انجام می‌داد در قبالتش پول دریافت می‌کرد.

حتی اگر قرار است کمترین مبلغ را هم دریافت کنید، حتمن در ازای کارتان پول دریافت کنید.

چرا؟

چون شما برای آن کار زمان گذاشتید. شما دارید زمانی را که دیگر بر نمی‌گردد و بسیار ارزشمند است را با انجام دادن آن کار در زمان تعیین شده مبادله می‌کنید.

هر چند من با همین میزان زمان هم مسئله دارم.

چون خیلی‌هایمان فکر می‌کنیم، چون زمان کمتری برای آن کار صرف شده، پس هزینه‌ی کمتری بایستی دریافت کرد یا برعکس این حالت هم است، چون زمان بیشتری صرف شده، پس بایستی هزینه‌ی بالا یا کمتری بگیریم، به کیفیت کار نگاه کنیم.

در این موقیعت‌ها همیشه یاد داستان جالبی از پیکاسو می‌افتم که وقتی برای اولین بار در کتابی خواندم، تلنگری بزرگ برای خود من بود.

اگر بخواهم خلاصه بگویم. یک روز پیکاسو در زمان کهنسالی خود بود و تنها در یک کافه نشسته بود. برای دقایقی، وقتی در آن کافه بود، بر روی یک دستمال کثیف یک طرحی کشید و بعد بلند شد که برود. در مسیر خواست آن را به سطل زباله بیاندازد.

خانمی از پشت سر صدایش کرد. کسی که برای مدت کوتاه کنار پیکاسو نشسته بود و نقاشی کشیدن او را برای دقایقی کوتاه به نظاره‌گر بود.

زن گفت: آن دستمالی که رویش نقاشی کشیدی را به من بده ازت می‌خرم.

پیکاسو پذیرفت و گفت قیمت آن ۲۰ هزار دلار می‌شود. زن تا این قیمت را شنید، متحیر شد و به پیکاسو گفت: چی؟! همه‌اش دو دقیقه طول کشید آن را بکشی.

پیکاسو در جواب گفت: نه خانوم، بیشتر از شصت سال طول کشید تا این را بکشم.

پیکاسو دستمال را در جیبش گذاشت و از کافه بیرون رفت.

من این داستان را از کتاب هنر ظریف‌رهای اثر مارک منسون خواندم و برایم جالب بود و دوست داشتم اینجا هم از آن داستان و ماجرا یاد کنم.

من فرزانه کردلو نمی‌گویم، مبالغه‌نجومی تعیین کنید، ولی برای کار خود ارزش قائل شوید، حتا اگر در کمترین سطح باشد و مبلغی به ازای آن دریافت کنید.

البته من تا به حال سرپرستی و مدیریت مجموعه‌ای را بر عهده نگرفتم، منتها اگر روزی خودم سرپرستی مجموعه‌ای به عهده بگیرم، در عین حال که برای کم ارزش‌ترین اثرها هم مبلغ تعیین می‌کنم و حق آن فرد یا افراد را می‌دهم و همه چیز را با جزئیات توضیح می‌دهم تا شک و شبه‌ای وجود نداشته باشد. تا بداند تحت چه عنوانی مبلغ دریافت کرده است.

خلاصه اینکه البته من منظورم این نیست که برای کارهای داوطلبانه یا خیرخواهانه هم این کار انجام دهید هر چند به خود شما بر می‌گردد. من خودم اگر موسسات خیریه‌ای مثل محک یا صبح رویش (کودکان کار) دوست داشته باشند مایلم مقاله کوتاه برای صفحه‌ی سایت‌شان بنویسم و مبلغی دریافت نکنم، چون بحث آنها جداست.

۵- ثروت یعنی اینکه زندگی را تمام و کمال تجربه کنیم.

هنری دیوید تورو

به نظر من هم ثروت واقعی آن است که در تمام لحظات زندگی حضور داشته باشیم و قدرش را بدانیم و برای خود تجربه‌های خوبی را به یادگار بگذاریم. زندگی فراتر از آن است که بخواهیم در موردش صحبت کنیم. به واقع ارزشمندتر از آن است که بخواهیم اصلاً قیمتی بر روی‌اش بگذاریم. بسیاری از ما فکر می‌کنیم وقتی صحبت از ثروت می‌کنیم یعنی اینکه پول هر روز و هر لحظه به حساب‌مان واریز شود و در دنیایی از اسکناس غلت بخوریم، منتها ثروت واقع یعنی اینکه خانواده‌تان در کنارتان هستند. از همه مهمتر اینکه سالم هستید و همین که دولا راست می‌شوید و به خوبی نفس می‌کشید این یعنی دنیا دنیا ثروت.

می‌دانید چه کسی قدر همین نفس کشیدن به اصطلاح ساده و راحت را می‌داند، کسانی که برای چند صدم ثانیه آن را نداشتند.

بله نفس کشیدن! شاید ساده‌لوحانه به نظر برسد، ولی حقیقت دارد. به نظرم همین نفس کشیدن ساده را گاهی که نه! می‌شود گفت بیشتر اوقات برای همه ما یک امر طبیعی و عادی است در حالی که از نظر من یک ثروت و موهبت محسوب می‌شود که از وجود آن همه‌جوره غافل هستیم.

راستش از همین به اصطلاح نفس کشیدن ساده تجربه بی‌نظیری دارم و هیچ وقت از یاد نمی‌برم. ماجرا اینطور شروع شد که ۵ و ۶ سال پیش در یک عصر تابستان بود. من و برادرم خانه بودیم و هیچ کس دیگری خانه نبود و من داشتم گوشت کوبیده آبگوشتی را که برای ناهار پخته بودیم را برای عصرانه آماده می‌کردم تا بقیه هم که به زودی از راه می‌رسیدند به ما بپیوندند و در خوردن آن همه اعضای خانواده با هم شریک باشیم. همین طور مشغول جدا کردن گوشت‌ها از استخوان‌ها بودم. یک لحظه به ذهنم رسید که یک بخشی از گوشت آبگوشت را که استخوان نرم هم داشت البته گوشتی هم بود را بخورم. شاید بشود گفت هوس کردم. حس خوبی بهم می‌داد. آن تکه خیلی کوچک را در دهانم گذاشتم نمی‌دانم چه شد تا متوجه بشم و به خودم بیایم حین خوردن به گلویم پرید و گوشت به اصطلاح نرم راه نفس کشیدن را گرفت. اول فکر کردم چیزیم نیست.

بعد چند ثانیه، چند ثانیه که چه عرض کنم خیلی کمتر از چند ثانیه نگذشت که متوجه شدم نه موضوع جدی‌تر از این بحث‌ها بود. واقعاً نمی‌توانستم نفس بکشم. از جایم بلند شدم. حتی نمی‌توانستم داد بزنم کمک بخواهم احساس می‌کردم دیگر اکسیژنی وجود ندارد. فقط صدای ناله‌ای ضعیف بود که از گوشم می‌شنیدم.

برادرم که در اتاق بود نزدیکم آمد و مرا با آن سر وضع دید نگران شد، چون با صداهای من متوجه موضوع شده بود.

از دیدن چهره برادرم روبروی خود متوجه شدم نه اوضاع خوب نیست. بیشتر ترسیدم. برادرم دست پاچه شده بود و مدام به من می‌گفت چیزی نیست من بالا و پایین می‌پریدم انگار یک صدای خفیفی از دهانم بیرون می‌آمد. در آن لحظه تنها چیزی که می‌خواستم این بود که راحت بتوانم نفس بکشم. بله درست شنیدید، فقط یک نفس کوچک و برای چند ثانیه حداقل راه گلویم باز شود. انگار در آن اوضاع و احوال خواسته‌ی زیاد و شاید غیرممکن بود. لحظات به سرعت می‌گذشت. من در این لحظه اشکهایم سرازیر شد و چون گفتم دیگر کارم تمام است.

نمی‌دانم قضیه چه بود، منتها در آن لحظه فقط فقط به نفس کشیدن فکر می‌کردم نه چیز دیگری. در این لحظات یک ندایی یا صدایی در درونم می‌گفت سرفه کن. من می‌خواستم ولی نمی‌توانستم چند باری تلاش کردم ولی نشد. زور و توان آخرم را داشتم می‌زدم تا سرفه‌ام بیاید که نمی‌آمد که نمی‌آمد. آخر چطور می‌توانستم نفس بکشم و سرفه کنم راه گلویم بسته بود. خیلی تقلا کردم و برادر حسابی ترسیده بود و نمی‌دانست چکار کند. در این تلاش‌هایی که ثانیه‌ها از پی هم می‌گذشت برایم عمری شد.

در حین اینکه داشتم برای سرفه کردن تلاش می‌کردم واقعاً متوجه شدم که دیگری چیزی نمانده نفس بند بیاید و نقش زمین بشوم، ولی واقعاً من نمی‌خواستم این اتفاق بیافتد. در آن دقایقی که راه نفسم بسته شده بود بازم تلاشم را کردم سرفه کنم. در این کش‌وقوس بودم که احساس کردم یک مقدار راه گلویم باز شد. هم امیدوار شدم هم نه.

امیدوار شدم هر چند می‌دانستم شاید نتیجه ندهد. بیشتر که این کار را تکرار کردم راه نفس کشیدن باز و بازتر شد و یک مرتبه به سرفه افتادم و توانستم نفس بکشم. در گلویم آن لحظه حس رودخانه یا سد خروشان را داشتم که جلوی سنگ بزرگی قرار داشت و بالاخره با هزار زور و زحمت این سنگ را از مسیرش کنار زده و آب با جریانی طوفانی در این مسیر به سرعت دارد از لابه‌لای سنگ‌های متلاشی شده حرکت می‌کند. در آن لحظه چشمانم پر از اشک شد و تا می‌توانستم گریه کردم. باوم نمی‌شد در عرض چند ثانیه داشتم زندگی را به درود می‌گفتم.

همین ماجرای که باعث و بانیش یک تکه کوچکی از استخوان نرم و گوشت چسبیده به آن بود سبب شد همیشه قدر دم و بازدم‌های زندگی‌ام را بدانم. هر چند گاهی باز فراموش می‌کنم، منتها وقتی به آن اتفاق فکر می‌کردم و فکر می‌کنم مطمئن‌تر می‌شوم که زندگی ارزشمندتر از هر مقدار پولی است که قرار است با آن معامله کنیم.

مهمتر از همه اینکه زندگی خیلی کوتاه است و واقعاً اندازه‌ی یک دم و بازدم است. از طرفی، در آن لحظات زندگی و زندگی کردن را به معنای واقعی لمس کردم. بله زندگی همین دم و بازدم‌هایی پی در پی است که ردو بدل می‌کنیم و اصلن توجهی هم به آن نداریم و متأسفانه جزو روزمرگی‌های زندگی مان شده است. با بازگو کردن این ماجرا، خواستم به این نکته‌ی پایانی برسم که قدر تک تک لحظات زندگی مان را بدانیم و واقعاً این شعار نیست.

۶- پول به حس ششمی می ماند که بدون آن نمی توانید از پنج حس دیگر تان بهره کامل ببرید.

سامرست موام

به عینه این نقل قول را می توان به خیلی چیزها ربط داد. اگر در زندگی پول نباشد نمی توان آن طور که باید و شاید از زندگی لذت برد. به شخصه معتقدم شاید پول همه چیز نباشد، منتها بدون آن هم نمی توان زندگی کرد. زندگی استفاده از پنج حس است. پس:

اگر پول نداشته باشیم نمی توانیم زیبایی اطرافمان را لمس کنیم.

اگر پول نداشته باشیم حس شنوایی مان قوت کمی دارد و خوبی ها و زیبایی های زندگی را نمی بینیم و نمی شنویم. این عبارت ها را به شکل های گوناگون می توانیم ادامه دهیم. به طور حتم شمایی که این عبارت را می خوانید از نگاه خودتان آن را تکمیل کردید و من هم از نگاه خودم به چند مورد اشاره کردم. منظورم همان پول نباشد و الی آخر.

انگار وقتی پول نباشد نمی توانیم آن طور که باید و شاید تمرکز داشته باشیم و از زندگی لذت ببریم. از طرفی، الان که بیشتر فکر می کنم متوجه می شوم وقتی پول نیست همه چیز تحت شعاع آن قرار می گیرد و همه چیز به منفی بودن و فکرهای منفی هدایت می شود. از دروغ گفتن بگیریید تا دزدی کردن و ...

هر چند درست است که طبق گفته دیوید باخ نویسنده کتاب زنان پولدار آخرش پولدار می شوند، پول هدف نیست و فقط یک ابزار برای رسیدن به هدف است. اگر نحوه استفاده از پول با ارزش های شخصی مان در تعارض باشد دسته آخر زندگی شاد و دلخواه خود را نخواهیم داشت.

بله من هم موافقم و تأیید می کنم که پول ابزار است و طرز نگرش ما به آن است که زندگی مان را تغییر می دهد. مگر نمی گوییم زندگی، یعنی اینکه همه هوش و حواست یعنی پنج حواست در خدمت ما باشد، ولی بگویید بدون پول امکان ندارد.

بله امکان ندارد، ولی در همان ایام بی پولی هم برخی افراد کارهایی کردند که آنها را از فقر و کارتن خوابی و... نجات داده است. از این دست آدم ها کم نیستند. امروز داشتم کتاب «همین حالا پول جذب کن» جو ویتال را می خواندم. همین طور که صفحات را می خواندم جلو می رفتم بیشتر به این نکته پی می بردم که حتی اگر

پنج حسمان هم تعطیل شود، ولی مغزمان بین دو گوش‌هایمان که تعطیل نشده است. بایستی برای جذب پول بیشتر زندگی قبلی و فکر قبلی را تغییر دهیم تا بیشتر و بهتر پنج حسمان کار کند و پول‌ها و ثروت‌های بیشتری را به سوی خود جذب کنیم. این را هم یادمان باشد که پول و ثروت فقط اسکناس نیست. هدیه‌هایی در قالب غذا، لباس و ... که به شکل‌های گوناگون از آدم‌های دورواطرافمان دریافت می‌کنیم می‌تواند به عنوان ثروت و پول معنوی هم به حساب آید.

در نتیجه به جای آنکه پول‌های مادی را بشمارید و در انتظار دریافتش باشید دقت و توجه‌تان را بیشتر کنید تا ثروت و پول‌های معنوی را به سوی خود جذب کنید تا در ادامه پول مادی هم به سوی‌تان هدایت شود و مثل آهن‌ربا شما را جذب کند. پس پنج حسمان را حتی در کمبود و نیز نبود پول تقویت کنید تا در ادامه اتفاقات خوبی برایتان رقم بخورد و مطمئن باشیم و باشید که این اتفاق می‌افتد.

۷- اگر از بام تا شام، در مرکز شما این باشد که «چگونه می‌توانم پول بیشتری به دست بیاورم؟» تعجب می‌کنید از اینکه پول چگونه به سمتتان سراریز می‌شود.

جین سیمونز

در تکمیل صحبت‌های جین سیمونز می‌توان به سخنرانی از آقای الهی قمیشه‌ای اشاره کنم. خیلی از مردم همین که صبح خود را شروع می‌کنند. اولین نکته‌ای به ذهن‌شان می‌رسد آن است که چطور امروز پول بیشتری به دست آورند، منتها اگر به این فکر کنند که چگونه می‌توانند در این روز خاص به افراد بیشتری کمک کنند بهتر می‌تواند پول را به سوی خود بکشانند.

در کل در کتاب افکارتان را تغییر دهید تا زندگی‌تان تغییر کند، نویسنده کتاب یعنی برایان تریسی گفته است، بایستی برای افزایش پول و درآمد خود به آن مقدار پولی که دارید حس و حال بهتری داشته باشید به این شکل پول بیشتری را جذب می‌کنید.

به نظر می‌رسد همه افراد موفق با این نظر موافق هستند که به هر چه بیشتر فکر کنید به سمت تو می‌آید اگر با حس خوب به پول بیشتر درآوردن فکر کنی به تبع پول بیشتری هم مثل آهن‌ریا به سمتت سراریز می‌شود.

امروز که داشتم ادامه این مطلب را می‌نوشتم با نقل قول جالبی با جان دی راکفلر روبرو شدم که می‌گفت: کسی که تمام طول روز کار می‌کند، زمانی برای پول درآوردن ندارد. به این نقل قول که دقت کردم به این نتیجه رسیدم که برای بدست آوردن پول نباید مثل کبک سرت را پایین بیندازی و بگویی من که دارم کار می‌کنم چرا پول در نمی‌آوردم. درست است تو همانی که آنی یعنی هر چه بیشتر به پول به فکر کنی مثل آهن‌ریا آن را جذب می‌کنی، منتها پول درآوردن فقط به سخت تلاش کردن نیست. بلکه کارهای جانبی دیگری هم در کنار آن بایستی انجام داد از کار کردن روی ذهن و ...

این نکته را از زبان برایان تریسی فرد موفق و ثروتمند در کتاب چگونه ثروتمند شویم او بخوانید که گفته، طی سال‌های گذشته در ۲۲ کسب‌وکار تجارت فعال بوده‌ام. توانسته‌ام بیش از یک میلیون دلار در هشت صنعت مختلف تحصیل کنم. در تمام این موارد، وقتی شروع کردم، کمترین علم و اطلاعی درباره آنها نداشتم. اما بعد دانستم برای موفق شدن چه باید کرد. آن کارها را بارها و بارها انجام دادم تا مهارت‌های لازم را آموختم. بعد از آن، پول به جانب من سراریز شد.

۸- ثروت شما پشت کارهایی پنهان است که از انجام آن‌ها می‌ترسید

جو ویتالی

وقتی این جمله را دیدم هیچ شناختی از گوینده آن نداشتیم. زمانی که سرچ کردم متوجه شدم سخنران انگیزشی است. از طرفی کتابهایی هم در مورد جذب ثروت و راز جذب کتابهایی به رشته تحریر درآورده است. بنابراین این جمله و نقل قول را که دیدم بیشتر نظرم را به خود جلب کرد. در ادامه این تحقیق از این نویسنده متوجه شدم در جوانی به کتاب خواندن علاقمند شده است و قبل اینکه به این موفقیت‌هایی که در حال حاضر دارد دست پیدا کند، در ابتدا کارتن خواب بود.

وقتی از گذشته‌اش مطلع شدم و با این چند نکته بیشتر به جمله و حرفش ایمان پیدا کردم. کسی که از صفر به اینجا رسیده به طور حتم حرف‌های گفتنی زیادی دارد و به تبع تجربه‌های زیادی هم در مسیر کسب‌وکار موفق کسب کرده است.

من خودم این چنین موقعیت‌هایی را تجربه کردم. شما کمی فکر کنید. به طور حتم اگر در عمق افکار و ذهن‌تان کندوکاو کنید متوجه می‌شوید شما هم از این نوع اتفاقات در بخش‌های مختلف زندگی کم نداشتید. برای من اگر بخواهم بگویم یک مورد همین به طور جدی وارد شدن به دنیای نوشتن و تولید محتوا بود. در ابتدا نگران بودم. بیشتر از این بابت که من در این مورد هیچ تجربه ندارم. تا اینکه با تمام سختی‌های این نوع کار و مسیری که در پیش رویم قرار داشت و دارد، تا حدود زیادی برایم آورنده ثروت و فراوانی بود.

به طور حتم وقتی اسمی از ثروت می‌شود. فکر می‌کنیم که بحث پول کلان است. شاید این هم یک معنایش ثروت باشد، ولی همین که وارد یک محیط کاری جدید می‌شوید و با افراد، موضوعات و موقعیت‌های جدید روبرو می‌شوید، متوجه می‌شوید که برایتان آورده دارد.

از چه نظر؟

هم از نظر مادی و معنوی کلی ثروت به حساب می‌آید، گاهی حتّا با پول هم نمی‌توان ارزش و اعتبار آن مواردی که به سمت جذب می‌شود را بسنجید.

پیتر دراگر گفته است، اگر امتیاز رقابتی ندارید، بلافاصله دست به کار شوید و این امتیاز را ایجاد کنید. می‌دانید این جمله را از چه نظر می‌توان تحلیل کرد. زمانی که می‌خواهیم کار یا حرفه‌ی جدیدی را شروع کنیم و برای وارد شدن به آن پست و کار رقاباتی داریم. می‌دانید مهمترین مسئله در این ماجرا چیست. ما نبایستی با یک مانع و یا حتّاً چندین مانع پاپس بکشیم، بلکه بالعکس بایست با وجود تمام موانع به مسیرمان را ادامه دهیم تا اتفاق خوبی که در انتظارش هستیم برایمان رونمایی کند.

همانطور که طبق گفته‌ی مارک تواین نویسنده‌ی برجسته ایالات متحده‌ی آمریکا، «شجاعت مقابله با ترس و سلطه بر آن است نه فقدانِ ترس».

در جای دیگری، ناپلئون هیل در این باره گفته است، در درون هر مشکل یا مانعی بذر فرصت یا سودی بیشتر نهفته است. کار شما یافتن آن است.

۹- پول آینه است. بررسی رابطه خودمان با پول، یک راه برای خودشناسی است. پول دقیقاً مثل آینه ما را به تصویر می‌کشد.

مایکل فلیس

به واقع که همین طور است که مایکل فلیس می‌گوید. در مورد هر موضوعی که در زندگی از آن بهره می‌گیریم به نوعی بی‌ارتباط با خودشناسی ندارد و هر اتفاقی در بیرون ما رخ می‌دهد به عبارتی تا حدود زیادی درون ما را در دنیای بیرون به نمایش می‌گذارد. در این مورد و در این موقعیت هم در این کتاب داریم از پول صحبت می‌کنم و نقل قول مورد نظری هم که انتخاب شده است دارد به واقع لب‌کلام را می‌گوید.

پول رفتار شما با خودتان را به تصویر می‌کشد. مدیریت و نظم مالی در زندگی و کارتان را در معرض دید خودتان و دیگران قرار می‌دهد.

وقتی شما به پول اهمیت بدهید یعنی آن شیء را چیزی بی‌ارزش و کثیفی که در گذشته در جملات و ضرب‌المثل‌های مان وجود داشت تلقی نکنید، بهتر متوجه می‌شوید کجای کارمان می‌لنگد.

در کتاب «مدیریت زمان» برایان تریسی در بخشی از این کتاب آقای تریسی به این موضوع می‌پردازد که پول به مانند زمان است. اگر مصرف کردی دیگر نمی‌توانی آن را برگردانی. بایستی برای مدیریت پول و ثروت با برنامه و براساس نظم شخصی خرج کرد.

بسیاری اوقات افراد موفق و ثروتمند بر این موضوع تأکید دارند که مردم برای اینکه در زبان عامیانه ثروتمند شوند بایستی خرج‌شان از درآمدشان کمتر باشد. من کاملن با این گفته موافق هستم.

چرا که اگر برعکس این موضوع باشد نمی‌تواند ثروتی که مد نظرشان است را برای خود دست و پا کنند و به معنای واقعی این افراد نمی‌توانند از سن ۵۰ سالگی به بعد برای خود پس‌اندازی داشته باشند که از باقی عمر خود لذت ببرند. در حالی که تا آخر عمر بایستی نگران دخل و خرج خود در زندگی‌شان باشند.

بنابراین به رفتارمان با پول دقت و توجه بی‌نهایت داشته باشیم، چرا که در این مورد هم به خود ما برمی‌گردد نه دیگری.

رفتاری که با پول می‌کنیم منعکس‌کننده درون خودمان با خودمان است.

۱۰- شما می‌توانید بدون پول جوان باشید؛ اما نمی‌توانید بدون آن پیر شوید.

تنسی ویلیامز

این جمله نیاز واقعی پول را نشان می‌دهد. از طرفی، به نظر آینده‌نگری در مورد پول را هم مطرح می‌کند. به طور حتم تا حد زیادی این موضوع به پس‌انداز هم بر می‌گردد. ما بایستی فقط در فکر حال و اتفاقات آن نباشیم و برای دوره میان‌سالی و کهن‌سالی خود هم پول داشته باشیم تا از گذر عمر در آن دوران هم از زندگی لذت ببریم.

در مورد دوراندیشی و عادت پس‌انداز کردن یک نقل قول قشنگی خواندم. نقل قول در مورد پول و این موضوع دوراندیشی این بود:

عادت پس‌انداز کردن به خودی خود یک آموزش است؛ هر عمل خوبی را تقویت می‌کند، خودکنترلی را درس می‌دهد، حس نظم را ترویج می‌دهد، دوراندیشی را یاد می‌دهد و قلمرو ذهن را گسترش می‌دهد - مانگر بنابراین، اگر برای آینده‌مان طرح و برنامه‌ای داشته باشیم می‌توانیم دوران پیری را هم بخوبی سپری کنیم. و در ادامه هم شنیدن این نقل قول از زبان جو بایدن خالی از لطف نخواهد بود که گفته است:

«به من نگوئید به چه چیزی ارزش می‌دهید، بودجه‌بندی‌تان را به من نشان دهید و من به شما می‌گویم چه چیزی برایتان ارزشمند است» - جو بایدن

۱۱- ثروت و موفقیت شما معادل میانگین ثروت و موفقیت پنج نفر از دوستان و نزدیکان تان است.

جیم ران

وقتی این جمله از جیم ران را شنیدم به ناگاه ذهنم به جمله‌ای رفت که به دفعات این جمله را به شکل‌های گوناگون از او نقل قول می‌شود. وی گفته بود شما میانگین ۵ نفری هستید که بیشترین وقت‌تان را با آنها می‌گذرانید. پس، نتیجه‌گیری می‌کنیم این پنج نفر که بیشترین ارتباط را در طی روز با آنها داریم می‌تواند همه زوایای زندگی ما را از جمله درآمد و میزان ثروت ما و باقی رفتارهایمان را تحت شعاع قرار دهد.

به طور حتم اگر مدام با افراد منفی و تنبل و ... ارتباط داشته باشید نتیجه چیزی جز آنها حاصل نخواهد شد. شما هم مثل همان فرد یا افراد خواهید بود. شاید برخی بگویند ما دوربرمان افراد ثروتمند و موفق زیاد نیست. چطور می‌توانیم با آنها در ارتباط باشیم. بهترین کار و البته بیشتر اوقات:

الان داشتیم بخش‌هایی از کتاب اسکات آدامز با نام چگونه در هر کاری شکست بخوریم و باز هم برنده باشیم. می‌خواندم. بخشی که با این عنوان شروع شده انتخاب همنشین است.

از مثال‌هایی مطرح می‌کرد که اطرافیان با هر نوع دیدگاه و فکر و نظری چقدر می‌توانند در تقویت کاری نقش داشته باشند. از محل کاری صحبت می‌کرد که کتاب دیلبرت را نوشته بود. در حالی که رئیس‌اش در همان محل کار هم کتابی نوشته و به چاپ رسانده بود؛ چون اولین نوشته‌اش بود زیاد جالب نبود.

یا آدامز بعدها متوجه شد یکی، دو نفر از افرادی که آنجا کار می‌کردند کتاب‌هایی نوشته و منتشر کردن. پس نوشتن طرح دیلبرت و نویسندگی خودش را جدای از این هم‌نشینی و آن افراد نمی‌دانست و تأثیر آنها را بیان می‌کرد.

از طرفی، این را در نظر داشته باشید که نمی‌شود شما بی‌حرکت بایستید و در انتظار اتفاق خوبی باشید. شما هم بایستی کاری صورت دهید تا چیزی که در انتظارش هستید برایتان رقم بخورد. در کل در همه موضوعات زندگی همه چیز به شما برمی‌گردد و درصد کمی به عوامل بیرونی ارتباط پیدا می‌کند. شما هم بایستی از خودتان چیزی به نمایش بگذارید تا عوامل بیرونی فعال شوند.

۱۲- احساس ثروتمند بودن ثروت واقعی را در پی خواهد داشت. این فکر را هرگز از خاطر دور نکن.

اندرو میتوس

من هم به این موضوع باور دارم. در ابتدا این نکته را هم یادآور شوم که ثروت فقط پول زیاد در حساب بانکی داشتن نیست. درست است که بخش زیادی به این موضوع ربط دارد، اما ثروت می‌تواند تعاریف متعددی داشته باشد. اصلی‌ترین آن همان سالم بودن است. همین که اعضای خانواده‌مان سالم در کنار من و شما هستند. اینکه برای لحظاتی از روز شاد هستیم و حس خوبی داریم. به نظر می‌رسد هر چیز که در زندگی بر ما اتفاق رخ می‌دهد چه مثبت چه منفی از حسی است که در ما ایجاد می‌کند.

از طرفی، همه ما فکر می‌کنیم بایستی پول هنگفتی داشته باشیم تا به خود بگوییم که ثروتمند هستیم. طبق این جمله معروف تو همانی که آنی.

یعنی اگر ما در وجود خود ثروت واقعی را باور و قبول کنیم، ما آهن‌ریا می‌شویم و ثروت‌های کوچک و بزرگ در قالب ثروت مادی و معنوی آهن‌ریای وجودی ما جذب خود می‌کند.

در جایی در این مورد به این سخن کوتاه برخوردیم:

ثروت یعنی توانایی تجربه کامل زندگی (هنری دیوید تورو)

در ادامه دکتر دیوید شوارتز در کتاب جادوی فکر بزرگ گفته که شواهد زنده و حقیقی یکی پس از دیگری گواهی دادند که میزان پول در حساب بانکی، میزان خوشحالی و میزان خشنودی از زندگی به میزان تفکر شخص بستگی دارد و در بزرگان‌اندیشی افسون نهفته است.

در این باره برایان تریسی در کتاب چگونه ثروتمند شویم اینگونه نظرش را بیان می‌کند که روش ثروتمند شدن بسیار ساده است. فقرای ثروتمند شده چگونه فکر می‌کردند و افراد فقیر و ندار چگونه؟ اصولن فرق موفقان ثروت با ناموفقان ثروت در نوع اندیشیدن آنهاست که بسیار با هم فرق دارد. اندیشه‌های نادرستی که ناموفقان ثروت راجع به ثروت دارند، مهمترین عامل شکست‌های مالی و اقتصادی آنهاست.

در این باره جیم ران هم چنین نظری دارد، «بیشترین پاداش میلیونر شدن مبلغ پولی نیست که بدست می‌آورد. مهم این است که باید آنچنان شخصی بشوید که توانایی میلیونر شدن را داشته باشید».

۱۳- افرادی هستند که تنها بهره‌ای که از ثروتشان می‌برند ترس از دست دادن آن است.

آنتوان ریواری

من هم بسیار شنیده‌ام که وقتی نگران از دست دادن پول و ثروت خود باشی خواه و ناخواه آن را از دست خواهی داد.

پس، چه خوب است که در حین اینکه در هزینه‌های لازم زندگی مدیریت داریم. از سویی، خیلی نگران از دست دادن پولمان نباشیم و اگر در حال خرج کردن پول خود هستیم با حس خوب آن را در تبادل کالا استفاده کنیم. با این ذهنیت پول را خرج کنیم که قرار است به زودی چند برابر آن به سوی ما برگردد.

تی. هاروِاکر در کتاب اسرار ذهن ثروتمند مثل هر فرد موفق و ثروتمندی در کسب‌وکار خود گفته است دنیای درونی شما منعکس‌کننده دنیای بیرونی شماست.

در جایی هم فرانکلین روزولت گفته: «خوشبختی در داشتن مقدار زیاد پول نیست؛ بلکه خوشبختی در لذت موفقیت نهفته است، و نیز در هیجان یک تلاش خلاقانه است.»

همیشه و هر زمان از داشتن پول به معنای واقعی از درون خوشحال باشیم. نکته مهم آن حس از داشتن است نه میزان و مقدار پول که زیاد باشد؛ خیلی وقت‌ها هم همین مقدار به اشتباه ملاک ما برای شاد بودن به حساب می‌آید.

۱۴- امروز بسیاری از افراد موفق دنیا می‌گویند که در زمان رکود اقتصادی بیش از زمان رونق اقتصادی پول درآورده‌اند.

لی میلتر

به نظر می‌رسد هر اتفاقی که در دور و اطراف ما می‌افتد در دل خود فرصت و موقعیت‌هایی نهفته دارد. برایان تریسی در کتاب چگونه ثروتمند شویم می‌گوید، وقتی از هر حادثه انتظار مثبت داشته باشید، یک میدان انرژی ایجاد می‌کنید که ایده‌ها، فرصت‌های مناسب، پول و اشخاص را به سوی خود جذب می‌کنید.

به نظر رکود اقتصادی هم چنین شرایطی دارد. شاید در ظاهر اتفاقات خوبی از منظر اقتصادی در این دوران برای هیچ کشور و مردمان آن نیافتد، منتها در دل همین رکود اقتصادی می‌توان فرصت‌های خوبی برای پول درآوردن و ... ایجاد نمود.

شما هم موافق هستید که بسیاری از کشفیات و اختراعات و دیگر موفقیت‌های دنیا در محدودیت‌ها و نبودن‌ها رخ داده است. در مورد پول و رکود اقتصادی هم می‌توان چنین نقطه نظری را بیان کرد.

همیشه از زبان افراد موفق و ثروتمند شنیده‌ام در زندگی اگر با مشکل و مسئله‌ای روبرو شدید، مرکز توجه‌تان به آن مسئله و مشکل نباشد، بلکه توجه‌تان را از آن دور کنید و بیشتر توجه و تمرکزتان بر روی راه‌حل و راهکار برطرف کردن آن شرایط باشد. به طور حتم در این حالت ایده‌ها و راهکارهایی بسیاری است که به سمت‌تان سراریز می‌شود.

من خودم در شرایط و موقعیت‌های سخت چنین اتفاقاتی را تجربه کردم و بسیار هم شگفت زده شدم.

۱۵- اگر فقط برای پول کار کنید، هیچ وقت به آن دست نمی‌یابید. ولی اگر عاشق کارت‌تان باشید و مشتری را در اولویت قرار دهید حتماً به موفقیت می‌رسید.

ری کرات

من خودم در هر کاری از جمله نویسندگی و تولید محتوا که وارد می‌شوم و براساس موضوعات مختلف با شرکت‌ها پروژه قبول می‌کنم. به طور واقعی با این موضوع و مسئله به عناوین گوناگون روبرو بودم و هستم.

از طرفی، بسیاری اوقات هم سعی کردم از کاری که انجام می‌دهم لذت ببرم. این حس لذت بردن در وهله‌ی اول سودش به خودم می‌رسد. از طرف دیگر، اگر آن کار را با حس خوب به شکل مطلوب انجام دهم به‌طور حتم پشت بند آن پول هم آمده است.

من فرزانه کردلو هم معتقد هستم اگر فقط برای پول کار کنیم به‌هیچ‌وجه نمی‌توانیم پول مورد نظر را کسب کنیم. ولی اگر با لذت کارم را انجام دهم و در ادامه کار، مشتری و نظرش را در اولویت قرار دهم ثروت بیشتری در اثر این رویداد نصیبم می‌شود که اصلن نمی‌شود با حرف توصیف کرد.

چند سال پیش دوستی داشتم که براساس پیشنهاد من در یکی از بخش‌های موسسه‌ای که در آن من نویسندگی و مقاله نویسی سفارشات‌شان را بر عهده داشتم، قرار شد با معرفی من، دوستم در آن موسسه مشغول به کار شود.

اینطور هم شد. وقتی مدیر آن بخش از وی می‌خواهد که سفارشی را انجام دهد، او این کار را پذیرفته، ولی وقتی نمونه کارش را به مسئول بخش ارائه می‌دهد بابت اینکه بسته به کاری که از او دارند و زمانی که می‌گذارد هزینه قابل توجهی دریافت نمی‌کند.

مثل اینکه برای آن مسئول این حرف دوست من خوشایند نبوده و بدون اینکه چیزی بگوید با او در همان مراحل اولیه قطع همکاری کردند.

بعدها وقتی من از مسئول همان بخش پیگیر ماجرا شدم، گفتند که او در همان اول کار تنها با یک نمونه کاری هم که ما از او خواسته و کامل هم نبود از روند کار شکایت داشته و این طور فردی به کار ما نمی‌آید.

در ادامه به من گفت ما فردی می‌خواهیم که در کار انگیزه و پشتکار داشته باشد و همان اول کار دم ناسازگاری نزد.

بگذریم.

من فرزانه کردلو خیلی مواقع با این موضوع به شکل‌های مختلف برخورد داشتم و خودم با افراد مختلف تجربه کردم که در همین کار تولید محتوا و نویسندگی افراد از من می‌پرسند آیا درآمدش خوب است که وارد این کار شویم یا نه.

من همیشه در چنین لحظاتی به آنها می‌گویم. درست است که پول مهم است و بابت کاری که انجام می‌دهیم بایستی انتظار درخواستی داشته باشیم، منتها از همان اول اگر مبنا را بر پول بگذاریم و از صبر، علاقه و پشتکار در کار خبری نباشد، نمی‌توانیم در هیچ کاری از جمله شغل نویسندگی و تولید محتوا دوام بیاوریم.

چه بسا برخی اوقات در همان شروع به کار بایستی یک مقدار هم پول از جیب بدهید تا در آن کار و حرفه جای بیوفتید.

در این باره سام والتون زمانی گفت: ما تنها یک رئیس داریم و او هم مشتری است. او می‌تواند با خرید کردن از رقبای ما، به جای ما، هر لحظه که بخواهد ما را از کارمان اخراج کند.

بنابراین، طبق این گفته و باقی صحبت‌ها من بر این باور هستم، وقتی در هر موقعیتی فعالیت می‌کنیم ببینیم مشتری و کارفرما از کار ما چه برداشت و نظری دارد. آیا راضی هست یا نه. بعد به فکر افزایش پرداختی و ... باشیم. موافق هستید به این شکل نتایج خوب عایدمان می‌شود.

۱۶- به پس انداز کردن عادت کن، پس انداز لازمه موفقیت است.

جکسون براون

به نظر می‌رسد اگر از هر چیزی مثل پول به شکل اصولی و درست نگهداری نکنید راحت هم از دست می‌دهید. اصلن بحث خسیس بازی نیست. مطمئن هستم شما هم چنین موقعیت‌هایی را تجربه کردید.

چند روز پیش داشتم کتاب زنان باهوش آخرش پولدار می‌شوند را می‌خواندم. نویسنده این اثر یعنی دیوید باخ در بخشی از کتاب به این نکته اشاره دارد که مقدار پول که از درآمدت حفظ می‌کنی مهمترین عامل در پولدار شدن شماست. و در ادامه این نویسنده به این موضوع تأکید دارد که مشکل درآمدهای مان نیست و مشکل چیزی هست که خرج می‌کنیم. بیشتر ثروتمندان به اینکه چقدر درآمد کسب کرده‌اند نگاه نمی‌کنند. به این نگاه می‌کنند که چقدر پول نگه‌داشته‌اند. یعنی چقدر کم خرج کرده‌اند.

در ادامه وقتی به گفته‌ی افرادی چون جکسون براون و همچنین دیوید باخ نویسنده کتاب اثر لاته و نکاتی که از کتاب زنان باهوش آخرش پولدار می‌شوند گفته است، توجه می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که میلیونرها همیشه به دنبال سرمایه‌گذاری کردن هستند.

آنها معتقدند که عادت‌های خرج کردن و سرمایه‌گذاری ما آدم‌ها بایستی فرق کند. بنابراین، ما بیش از اینکه به فکر پول خرج کردن باشیم، بایستی فکر کنیم چگونه می‌توانیم پول بیشتری را نگه‌داریم و به روش‌های قانونی و درست این میزان پول را افزایش دهیم.

در دنباله صحبت‌ها در خصوص پس انداز کردن پول مطلب جالبی در یکی از کتاب‌های برایان تریسی با نام افکار تان را تغییر دهید تا زندگی تان تغییر کند خواندم. مطلب این بود:

هر چقدر پول بیشتری پس انداز کنید، پول بیشتری به سوی شما جذب می‌شود و فرصت‌های بیشتری برای انباشته کردن پول بیشتر خواهید داشت. وقتی به پول فکر کنید و از داشتن پول در حساب بانکی خود لذت می‌برید، میدان انرژی اطراف پول خود را افزایش می‌دهید و پول بیشتری جذب می‌کنید.

از طرفی، وقتی عاشق پول خود شوید میدان نیروی انرژی قوی‌تر و قدرتمند می‌شود. وقتی پس‌اندازهای مالی رو به افزایش خود، با شادی فراوان فکر می‌کنید، انرژی اطراف پول خود را تشدید می‌کنید و پول بیشتری جذب می‌کنید.

بنابراین من فرزانه کردلو هم معتقدم تا می‌توانیم بایستی در پی این باشیم که بدانیم چگونه می‌توانیم از هزینه‌های غیرضروری خودداری کنیم و بیشتر پس‌انداز کنیم. چرا که دیو رمزی بر این باور است که:

«سلامتی مالی فقط جمع‌آوری چیزها نیست. یادگیری این است که با کمتر از درآمدهای زندگی کنید، تا بتوانید ببخشید و برای سرمایه‌گذاری پس‌انداز کنید. تا زمانی که اینکار را نکنید نمی‌توانید برنده شوید.»